



که عشق آسان نمود اول ...

■ مرجان زارع هرفته



پرسش در هر موضوع، فعالیت، کار و حرفه مهم است از جمله در تعلیم و تربیت. در آموزش و پرورش یکی از پرسش‌های مهم این است: «چه باید کرد تا

کودکان با شوق و انگیزه به مدرسه بیایند و یاد بگیرند؟» چرا این پرسش دغدغه متولیان آموزش و پرورش و البته والدین است؟ پاسخ، واضح و گوش‌آشناست؛ چون کودک امروز آینده‌ساز جامعه خود است. از تلاش‌های جهانی و بیانیه‌های سال‌های اخیر یونسکو در تغییر تعریف سواد، نوشتن سندهای تحول در کلان کشور و میثاق مشترک در محدوده مجتمع آموزشی جوادالائمه (ع) تا اندیشه‌های متعدد برای توجه به تفاوت‌های فردی، بومی و محلی، همه و همه، نشان از این دغدغه بزرگ دارد. برخی از این اندیشه‌ها به مرحله عمل و اقدام نرسیده، عقیم می‌مانند. خیلی‌ها هم در میانه راه درست اجرا نمی‌شود و چون فهمی مشترک در میان نیست، از مسیر خود خارج می‌شوند و به ورطه فراموشی می‌افتند. برخی هم که اندک اقبالی می‌یابد شاید فرصت بازاندیشی نیابد. کنار همه عوامل و افرادی که در تدوین این اسناد، دستورات و برنامه‌های بالادستی دخیل‌اند، طراحان و مجریان اصلی در مدرسه مدیر، معلم و معاون هستند که بی‌واسطه و در میانه میدان بیشترین سهم را دارند.

به خاطر دارم معلم‌مان در کلاس قدم می‌زد و نگاهی هم به درستی و غلطی تکلیفی که داده بود، می‌انداخت؛ اما من سر در کتاب فرو برده بودم، متوجه نشدم معلم بالای سرم ایستاده است؛ در حاشیه کتاب، با شوق سعی داشتم تصویر نیم‌رخ دختری را بکشم که به تازگی آموخته بودم، سنگینی نگاهش مرا به خود آورد. منتظر بودم مثل تمام معلمان سال‌های گذشته‌ام، اخمی کند و مرا به انجام تکلیف وادارد. سرش را پایین آورد و گفت: «برای اینکه صورتش را بهتر بکشی، می‌توانی چشم‌ها را از نیمه بکشی» و رفت سر میز بعدی. آن روز نه تشویق شدم و نه تنبیه. فقط معلمی با نیاز و خواست و علاقه کودک که دوست داشت کار خود را بکند، همراه شد.

انجام برسانند. پیش‌فرض همه این‌ها گشوده بودن بر روی تغییر و دستیابی به صلاحیت حرفه‌ای است. البته این کار آسانی نیست. دشواری‌ها و موانع هم کم نیست؛ از ساختارهای سلسله‌مراتبی و کهنه‌گرا و همچنین دلبستگی به عادت‌هایی که راه را بر معلمان و مدیران نوآور می‌بندند گرفته تا مسئولان و اولیایی که در هزاره سوم هنوز دل به قبولی مدرسه‌های خاص بسته‌اند. کودکانی که هر کدام ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارند و البته وضعیت معیشتی که بر این همه موارد سایه‌گستر است.

بنابراین قدم نهادن در وادی تعلیم و تربیت، قرار گرفتن در مسیر هزار راه نرفته است. در این مسیر می‌توان شوق‌آفرین، زندگی‌بخش و التیام‌دهنده بود یا با بی‌توجهی به نیاز، خواست و علاقه کودکان یادگیری را برای آن‌ها به فرایندی دشوار تبدیل کرد و شعله یادگیری را که در نهاد آن‌ها سوسو می‌زند، خاموش ساخت. یادمان باشد برای تک‌تک لحظه‌هایی که از کودکان به نام آموزش و پرورش ستانده می‌شود، باید پاسخ‌گو بود. به این دلیل که همه آن‌ها فقط یک بار فرصت زیستن و کودکی‌زیستن دارند. آن‌ها که کودکان را ترغیب می‌کند بی‌واهمه زندگی کنند، تجربه کنند و از درهای آهین مدرسه فراتر بروند، مدرسه را به جایی برای یادگیری آزاد و لذت‌بخش تبدیل می‌کند. چنین شخصی قابل ستایش و تقدیر است، باید به احترامش تمام قد ایستاد و البته بیش از این‌ها کرد. باشد که دست‌اندرکاران مدرسه و آموزش و پرورش، همه و همه، برای آنکه کودکی را قربانی خواست و سفارش‌های بزرگ‌سالان نکنند، درها را بر روی تغییر گشوده دارند. ■

می‌توانید تصور کنید در دورانی که رابطه اغلب معلمان با دانش‌آموز رابطه‌ای دستوری و از بالا به پایین بود، چنین رفتاری چقدر می‌توانست شگفت‌آور باشد. شاید آن معلم با شیوه‌ها و رویکردهای آموزشی آشنایی نداشت و طرح بزرگی را اجرا نکرده بود؛ اما با رفتاری توأم با طمأنینه، در یاد کودکی که من بودم، اثری ماندگار از خود به جای گذاشت. آیا این نشانی از صلاحیت حرفه‌ای او نبود؟

این روزها تعداد معلمان و مدیرانی که رفتار و شیوه‌های تدریستان چنین نشانه‌هایی داشته باشد، فراوانی بیشتری پیدا کرده است. کم‌اینکه در همین نزدیکی‌ها معلمی را می‌شناسم که هر روز زودتر از همه شاگردان و حتی بقیه همکارانش در مدرسه حاضر می‌شود، تا اگر کودکی پرسشی یا دردلی دارد، با او صحبت کند و روزش را با حال بهتری آغاز کند. معلمی را می‌شناسم که خودش بی‌آنکه کسی او را مجبور کند، نقشه راه خانه بچه‌ها را از اول سال می‌بیند و می‌داند بچه‌ای که با سرویس نیم‌ساعت در راه است تا به مدرسه برسد یا کودکی که از محله پایین شهر می‌آید، شرایط متفاوتی دارند. معلمی را می‌شناسم که شب‌ها برای غم کودکی گریه می‌کند و صبح‌ها خندان وارد کلاس می‌شود. معلمی را می‌شناسم که برای کودکی که مشکل خاصی در کلاس دارد، طرح درس‌هایش را تغییر می‌دهد تا حال او را هم خوب کند و چه بسا مدیری که این همه را می‌بیند و پایه‌های معلمانش در کلاس‌ها حاضر می‌شود، با معلم‌ها گفت‌وگو می‌کند و یا اگر معاون و معلمی خالص خوب نباشد با او صحبت می‌کند و به او فرصت می‌دهد تا خودش را باز یابد و با حال خوب برگردد. در این مدت سعی می‌کند خودش جای او را پر کند. مدیری را می‌شناسم که وقتی معلمی به او می‌گوید فلان فرد کارشکنی می‌کند، تحقیق می‌کند، راه را بر شایعات می‌بندد و جریان شایعه‌سازی را قطع می‌کند؛ چون جایگاهش را می‌شناسد و از حساسیت شغلی بالایی برخوردار است.

چنین معلمان و مدیرانی باورمند هستند و باورمندان به تلاش می‌کنند تا رسالتی را که بر دوششان هست، با تلاشی مستمر و لحظه‌به‌لحظه به

